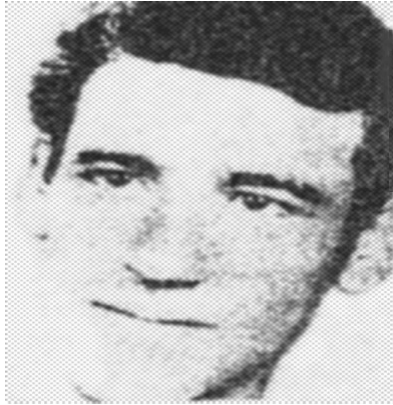


شرح مختصری از زندگی رفیق کبیر حسن نوروزی



۱۳۲۲ - ۱۳۵۲

رفیق حسن در سال ۱۳۲۴ در یک خانواده کارگری در محله راه آهن تهران متولد گردید. پدرش از مهاجرین قفقاز بود، که پس از مدتی مبارزه با رضا خان قلدُر در گروه های ضد دیکتاتوری به حزب توده پیوست. سال ها پس از پیوستن به حزب توده متوجه اپورتونیسیم رهبری حزب توده شد و مانند بسیاری دیگر از پرولترهای آگاه حزب، خود را از قید رهبری باند فاسد کمیته مرکزی رها ساخت و از حزب کناره گرفت. روحیات و خصلت های ضد اپورتونیستی پدر و آزادگی وی از دوران کودکی شرایط مناسبی برای رشد آگاهی و روحیه تعرضی حسن که کودکی بسیار مستعد و باهوش بود، فراهم آورد. پدرش به او آموخت که هرگز با دشمنان خلق سازش نکند و تا جان در بدن دارد به مبارزه بی امان برعلیه دشمن ادامه دهد.

پایان زندگی پدر، بزرگ ترین و آخرین درس انقلابی او بود که به فرزندش داد و تأثیری شگرف بر حسن باقی گذارد. حسن ۹ ساله بود که پدرش با جمعی از یاران همراهش در سال ۱۳۳۴، در شرایطی که کمیته مرکزی فاسد حزب توده کادرهای فداکار حزبی را رها ساخته و میدان مبارزه را خالی کرده بود، در جریان یک عمل فدائی دست به یک اقدام معترضانه برعلیه رژیم کودتا زدند و با خارج ساختن یک قطار محمولات نظامی از خط آهن و انفجار آن ضربه ای سخت بر حکومت کودتا وارد ساختند. اگر چه این قهرمانان آشتی ناپذیر خلق در جریان این عملیات به شهادت رسیدند، ولی نامشان در سینه تاریخ مبارزات خلقی ما ثبت گردیده و تا ابد زنده خواهد ماند.

این عمل نشان دهنده آن بود که سنگر مبارزه در شرایطی از طرف رهبران حزب خالی شد که توده های حزبی آمادگی جانبازی و نبرد و جلوگیری از پیروزی ارتجاع را داشتند، ولی عدم مرکزیت سالم و انقلابی باعث شد که انرژی نیروهای آماده خلق به هدر رود و روحیه مصمم و پرشور توده ها به یأس و نومیدی تبدیل شود.

پس از شهادت پدر، حسن که بیش از ۹ سال نداشت مجبور شد ضمن تحصیل به کارگری بپردازد. چند سالی بدین منوال گذشت تا این که ادامه تحصیل دیگر برای حسن مقدور نبود، وضع مالی و شرایط زیست طوری نبود که حسن بتواند با خیال راحت تحصیل کند، از این رو حسن نیز مانند میلیون ها تن از فرزندان توده های زحمت کش که امکان ادامه تحصیل ندارند، مجبور به ترک مدرسه شد. از آن پس حسن به کارگری رفت و به عنوان شاگرد پادو در این جا و آن جا در نزد استادکاران پیشه ور به کار پرداخت. نجاری، شیشه بری و بالاخره فلزکاری

و لوله کشی مشاغل گوناگون رفیق را در این دوره تشکیل می دادند. در این ایام رفیق حسن برخی از آثار ادبیات انقلابی را در کتاب هائی که از پدر به جا مانده بود می خواند و سطح آگاهی خود را ارتقا می داد.

14 ساله بود که خانواده اش را ترک گفت و در جستجوی نان به جنوب کشور رفت و در بندرعباس و بندر بوشهر به کارگری پرداخت، ولی چندی بعد کار خود را از دست داد و مجبور شد در رستوران یک مسافرخانه به عنوان گارسن مشغول کار شود. چند سال بعد به تهران بازگشت و در یک کارگاه فلزکاری و لوله کشی مشغول کار شد. کارش طوری بود که از طرف صاحب کار برای نصب تأسیسات ساختمانی به شهرهای اطراف فرستاده می شد. از این روی بیشتر وقت وی در مسافرت و تماس با مردم مختلف سپری می شد که این امر در افزایش تجربیات و ارتقای شناخت او نسبت به زندگی خلق بسیار مؤثر بود.

18 ساله بود که مجدداً به جنوب کشور رفت. این بار او در شهرهای بوشهر، بندرعباس، شیراز و کرمان به کارگری پرداخت، ولی چون کار در آن دوره رونق زیادی نداشت، مانند هزاران کارگر بی کار ایرانی به طور غیر قانونی با یک موتور لنج، خودش را به شیخ نشین های عربی رسانید و مدتی در کویت و دویبی به کار پرداخت و چندی بعد با مختصر پس اندازی که دسترنج کارش بود، به میهن مراجعت نمود. این مسافرت از او جوان کارآموده و دنیادیده ای ساخته بود. پس از بازگشت به ایران مدتی در نواحی جنوبی و سپس در تهران به کارگری پرداخت. در تهران مدت یک سال در بخش قوطی سازی کارخانجات شاه پسند تهران به عنوان کارگر شب کار، کار می کرد. پس از آن توسط آشنایان پدرش در کارخانجات راه آهن تهران کاری برایش پیدا شد و از آن پس رفیق در کارخانجات راه آهن در بخش لوله کشی و تأسیسات به عنوان یک کارگر متخصص مشغول کار شد.

در سال ۴۶ رفیق حسن همراه چند تن از روشنفکران انقلابی در محل سکونت شان یک محفل مطالعاتی به راه انداختند. آن ها کتاب های ممنوعه را از این طرف و آن طرف به دست می آوردند و مطالعه می نمودند، ولی این گونه کتاب ها به سختی به دست می آمد. رژیم دیکتاتوری با وحشی گری تمام کلیه آثار انقلابی را جمع آوری و ممنوع کرده بود و به شدت از پخش و فروش آن ها جلوگیری می کرد. از این روی کتاب بسیار کمیاب بود و اگر پیدا می شد خیلی گران بود و این امر مشکلی برای ادامه کار آن ها ایجاد کرده بود. رفیق حسن که یک پرولتر با تمام خصلت های مثبت اش بود، خلاقانه طرحتی را به رفقایش پیش نهاد کرد. بر طبق این طرح آن ها می بایست یک کتاب فروشی علنی کنار خیابان به وجود می آوردند و در رابطه با خرید و فروش کتاب با کتاب فروشی های دوره گرد دیگر که معمولاً منبع اصلی کتب ممنوعه هستند، تماس بگیرند و امکانات خود را از جهت به دست آوردن این گونه کتاب ها افزایش دهند. رفیق حسن و رفیق دیگری مسئولیت این کار را برعهده گرفتند و سرفعلی یک کتاب فروشی کنار خیابانی در پیچ شمیران را به دست آوردند و مشغول معامله کتاب شدند. آن ها خیلی زود توانستند با اکثر کتاب فروشی های خیابانی تماس حاصل کنند و اعتماد ایشان را جلب کنند. از آن به بعد کمیاب ترین کتاب ها در اختیار محفل مطالعاتی آن ها قرار می گرفت.

در اوایل سال ۴۸ رفیق حسن با گروه مارکسیستی رفیق احمدزاده تماس گرفت. در آن دوران رفقای گروه در جلسات مرتبی که هفته ای دوبار تشکیل می دادند در واحدهای ۳ و ۵ نفره گرد هم جمع شده و به بحث و مطالعه روی متون مارکسیستی می پرداختند. یکی دیگر از وظایف ایشان دست نویس کردن کتاب ها و جزوات بسیار کمیابی بود که به دست شان می رسید. این کار مهم تلقی می شد، زیرا کتاب ها معمولاً برای چند روز به امانت گرفته می شدند و می بایست پس از چند روز به صاحب اصلی بازگردانده می شد. در این زمینه نیز رفیق نوروزی بسیار فعال بود، به طوری که مطالب زیادی از جمله مجموعه آثار رفیق لنین را در چند نسخه دست نویس کرد و در اختیار رفقای عضو گروه گذاشت.

در این ایام فعالیت گروه رفیق احمدزاده شکل مشخص تری به خود گرفت و دو برنامه مشخص در دستور کار رفقای گروه قرار داده شد: اول تشکیل هسته های سه نفری مطالعه و کار تئوریک و دوم انجام حرکاتی در جهت رسوخ در توده های کارگری و ایجاد زمینه مناسب برای تشکیل حزب.

بر اساس این برنامه از طرف گروه مقرر شد که رفیق نوروزی دست به یک نوع فعالیت سیاسی در کارخانجات راه آهن بزند. به این ترتیب که با کارگرانی که زمینه های مساعدی نشان می دهند، آمیزش نماید و رفته رفته آن ها را با مسائل کارگری و مبارزات سیاسی آشنا کرده و به مبارزه جلب نماید. رفیق نوروزی به دنبال این برنامه، علیرغم فضای خفقان بار کارخانه، اقدام به ارتباط گیری با کارگران مستعد و جلب ایشان به کسب آگاهی های طبقاتی نمود. رفیق نوروزی با تکی چند از کارگران در باره مسائل کار و کارگری سخن می گفت و ضمناً کتاب هائی از قبیل بشردوستان ژنده پوش، پاشنه آهنین و مادر ماکسیم گورکی را در اختیارشان قرار می داد، ولی این عده پس از مدتی از ادامه این کار خودداری کردند. خفقان شدید پلیسی در کارخانه و تهدیدهای دائمی مأمورین پلیس سیاسی ایشان را از ادامه چنین کاری باز می داشت. برخی از کارگران که قدیمی تر بودند و تجاربی از فعالیت های سیاسی قبل از سال ۳۲ را داشتند، به شدت ابراز بدبینی می کردند و رفیق حسن را مورد طعنه قرار می دادند که تو برای رسیدن به وکالت و وزارت به کار سیاسی پرداخته ای و بدین ترتیب بی اعتمادی شدید خود را ابراز می کردند. البته آن ها فقط تجارب مستقیم خود را بیان می کردند، از سوئی دیگر آن ها به آینده این نوع فعالیت ها به خاطر احساس ضعف مطلق که دشمن در ذهن شان به وجود آورده بود بدبین بودند و امیدی در آن نمی یافتند و حتی در زوایای فکرشان نقطه امیدی نسبت به این گونه کارها پیدا نمی شد.

این نیز امری طبیعی و واضح بود، زیرا مردمی که مرتباً در مبارزات شان شکست خورده و با دستگاهی مواجه بوده اند که مرتب هرگونه حرکت شان را با شدت سرکوب کرده، نمی توانند بیهوده به چیزی دل ببندند و امیدوار باشند. آن ها برای کسب اعتماد نسبت به عنصر پیشگام سیاسی احتیاج به دلایل عینی داشتند. آن ها نمی توانستند به حرف های بدون ارتباط با عمل، دل خوش کنند. در این میان تنها یک کارگر بسیار جوان از قسمت نجاری کارخانجات بود که با شور و شوق بی حد کتاب هائی را که رفیق نوروزی در اختیارش قرار می داد مطالعه می کرد و تا به آخر این فعالیت ها را ادامه داد، ولی او نیز نسبت به این شکل کار معترض بود. این رفیق جوان یوسف زرکاری بود که بعدها در صفوف چریک های فدائی خلق به مبارزه برعلیه رژیم برخاست و قهرمانانه در راه آرمان سازمانی اش به شهادت رسید.

بدین ترتیب رفیق نوروزی که علیرغم فعالیت منظم و شدید با اشکالات جدیدی مواجه شده بود در مقاله ای اوضاع را برای رفقای گروه تشریح کرد و صریحاً اظهار داشت که: "هر نوع کار تبلیغی سیاسی با توده ها بدون یک اقدام عملی و بدون یک حداقل نیروی متمرکزی که بتواند به دشمن ضرباتی وارد سازد و هیولای دشمن را در ذهن مردم فرو ریزد و ایشان را به آسیب پذیری دشمن و امکان نابودی وی مطمئن سازد، بی ثمر است."

در همین زمان رفقای دیگری که در چارچوب فعالیت گروه در میان کارگران و روستائیان فعالیت داشتند، نظرات مشابهی را مطرح ساختند. در آغاز برخی از رفقای روشنفکر عضو گروه که با معیارهای ذهنی و صرفاً تئوریک، بدون ارتباط با عمل، قضایا را بررسی می کردند، مخالفت هائی با این طرز تفکر جدید نشان دادند. ولی خیلی زود به خاطر صداقت بی پایان شان و برخورد فعال شان با مسئله توانستند خود را به واقعیت نزدیک کنند و جریانات را نه آن طور که در ذهن شان پرورده بودند، بلکه آن طور که در جهان خارج از ذهن شان می گذشت در یابند. بدین ترتیب اولین نطفه های مفهوم نوین مبارزه از طریق رفقای کارگر در سطح گروه مطرح گردید و رفیق نوروزی در این میان نقش مهمی ایفا کرد.

بدین ترتیب در رابطه با تحلیل شرایط عینی جامعه، دیگر شبهه ای برای رفقا باقی نمانده بود که تنها کار در شرایط دیکتاتوری شدید پلیسی- نظامی ایران با توجه به سوابق ذهنی خلق از مبارزات گذشته، نوعی مبارزه سیاسی- نظامی است که می بایست منطبق با شرایط ویژه میهن ما جریان یابد و برای کشف قانون مندی های آن عملاً اقدام شود.

از آن پس، گروه حرکت خود را در جهت تغییر شکل مبارزات خود آغاز کرد. رفیق نوروزی در جریان تغییر شکل فعالیت گروه در صف مقدم وارد فعالیت شد و در سال ۴۹ در یکی از اولین واحدهای چریک شهری که به فرماندهی رفیق کبیر مسعود احمدزاده تشکیل شده بود، شرکت جست. از آن پس، رفیق به صورت یک انقلابی حرفه ای، مبارزه ای نوین و دشوار را آغاز کرد. اولین عملیات واحد آن ها مصادره مسلسل کلانتری قلعه بود که با پیروزی به انجام رسید.

پس از عملیات حمله به کلانتری قلعه و اعدام فرسیو، ۱۳ اعلامیه توضیحی به تعداد زیاد در سطح وسیعی پخش شد که رفیق نوروزی شخصاً در پخش اعلامیه ها شرکت می جست و با موتور سیکلت به شیوه های ابتکاری اعلامیه ها را پخش می کرد. رفیق نوروزی در اردیبهشت ماه سال ۵۰ در جریان عملیات بانک آیزنهاور در سیستم محافظ عملیات شرکت و نقش خود را به خوبی ایفا کرد.

در تابستان سال ۵۰، سازمان دچار ضربات شدیدی شد و تیم چریکی رفیق احمدزاده از میان رفت. از این تیم، رفیق نوروزی باقی ماند و توانست در اواخر تابستان سال ۵۰ در مرکزیتی که به منظور تجدید سازمان واحدها تشکیل شده بود فعالانه شرکت جوید.

در اواخر شهریور ماه سال ۵۰، رفیق در یک درگیری طولانی در بیابان های جنوبی تهران از ناحیه پا مورد اصابت گلوله قرار گرفت که با پای مجروح پس از طی مسافت چند کیلومتر خود را از محاصره دشمن خارج ساخت. در شب وقوع حادثه فوق، خانه محل استراحت رفیق توسط مزدوران دشمن مورد محاصره قرار گرفت که رفیق نوروزی با پای مجروح و دردناکش در زیر رگبار مسلسل از این محاصره نیز به سلامت خارج شد. پس از این حوادث، رفیق حسن به علت جراحت پایش نتوانست در عملیات چریکی شرکت جوید، ولی در همه حال وظایف سازمانی اش را انجام می داد. در اواخر مهر که پای مجروحش بهبود یافته بود، واحد چریکی تحت فرماندهی خود را تجدید سازمان نمود. این واحد چریکی، که به افتخار رفیق شهید "پویان" نام گذاری شده بود، از بهترین واحدهای چریکی بود که سازمان ما به یاد دارد.

واحد چریکی "پویان" مقارن با جشن های ننگین شاهنشاهی، یک رشته انفجار روی خطوط انتقال نیروی برق انجام داد که تأثیر زیادی روی خاموشی تهران داشت آن هم در شبی که رژیم آن قدر برای پُرشکوه کردنش زحمت کشیده بود.

در اواخر پائیز سال ۵۰، رفیق حسن در مصادره بانک صادرات شعبه نارمک شرکت جست و در اوائل زمستان همان سال در عملیات حمله به بانک ملی شعبه صفویه فرماندهی عملیات را بر عهده داشت و شخصاً با رگبار مسلسل رئیس نوکر صفت و خوش خدمت بانک را به سزای خیانتش رسانید.

در بهمن ماه ۵۰، رفیق نوروزی در عملیات مصادره اتموبیل حامل پول بانک بازرگانی شرکت کرد و نقش خود را به خوبی انجام داد و با فعالیت منظم خود، پیروزی عملیات مصادره را پی ریزی کرد.

در جریان تظاهرات به اصطلاح ملی سال ۵۰ که به خاطر انحراف افکار عمومی با خرج مبالغ هنگفت و گزاف از جانب رژیم طرح ریزی شده بود، واحد چریکی "پویان" به فرماندهی رفیق نوروزی در برنامه درهم ریزی تظاهرات

شرکت جُست و با چند انفجار کم خطر در رابطه با عملیات سایر واحدهای چریکی کل تظاهرات را برهم ریخته و کوشش بزرگ دشمن را در فریب افکار عمومی نقش برآب ساختند و ضمناً به مردمی که به زور باطوم پلیس ها به میدان توپخانه هدایت می شدند فرصت دادند که به خانه های خود بازگردند.

در اواخر زمستان ۵۰، رفیق نوروزی به همراه رفیق شهید احمد زبیرم با چند نارنجک به سفارت آمریکا در تهران حمله کردند و به سلامت به پایگاه خود بازگشتند. از آن پس، رفیق نوروزی در نقش یک سازمانده و یک مربی سیاسی- نظامی فعالیت پُرمهرش را آغاز کرد و در آموزش کادرهای تازه و داوطلبان جدیدی که به مبارزات نوین خلق روی آور می شدند، نقش مؤثری ایفا نمود و در شرایطی که دشمن شدیدترین فشارها را در ایران برقرار ساخته بود، فعالیت اش را لحظه ای قطع نکرد و علیرغم لطامات و ضرباتی که به واحدهای تحت آموزش او وارد می شد، با روحیه ای پُرشور و امیدوار، به تجدید سازمان می پرداخت و واحدهای ضربت خورده را از نو احیا می کرد. رفیق نوروزی در آموزش رفقای تازه کار و سواس و دقت بسیار نشان می داد و می کوشید هر چه سریع تر کاراکتر انقلابی رفقا را اعتلا بخشد. از این روی سعی می کرد با دادن مسئولیت به رفقا و راهگشائی ایشان عملاً آن ها را در کوران کار قرار دهد تا در جریان عمل رشد کنند و آبدیده شوند.

رفقائی که با رفیق نوروزی کار کرده اند هرگز صمیمیت، صداقت، فروتنی و تعهد بی پایان رفیق را فراموش نخواهند کرد و این بارزترین خصلت های او همیشه راهنمای عمل شان در مبارزات انقلابی خواهد بود. به اعتقاد رفقائی که با او کار کرده اند، وجود او خود نوعی انگیزه برای بهتر کار کردن شان بوده است و این نهایت تأثیری است که یک انقلابی می تواند به روی رفقای هم رزمش ایجاد نماید.

سال ۱۳۵۱ برای رفیق نوروزی سال تلاش های پی گیر بود. در پائیز سال ۵۱ رفیق نوروزی در سر یک قرار خیابانی با محاصره بیش از ۶۰ دشمن که به سلاح های اتوماتیک مسلح بودند، مواجه شد. محل قرار در خیابان شوش تهران واقع شده بود. رفیق نوروزی که متوجه محاصره دشمن گشته بود، پس از یک رشته تیراندازی متقابل با مأمورین دشمن و مجروح ساختن یکی از ایشان، خود را به داخل مسیر خط آهن جاده آرامگاه انداخت و در حالی که ۶ عنصر مسلح دشمن به سمت وی شلیک می کردند از محاصره به سلامت خارج شد.

رفیق حسن در فاصله زمستان ۵۱ تا زمستان ۵۲ به کار آموزش و سازمان دهی کادرها ادامه داد و در برنامه ریزی های سازمان فعالانه شرکت جُست و در جهت برپا کردن امکانات تازه برای گسترش مبارزه، نقش خود را به شکل خوبی ایفا کرد و اثرات مشخصی بر رشد و گسترش فعالیت های سازمان ما از خود باقی گذاشت. در دی ماه ۵۲ رفیق نوروزی که در پی انجام مأموریتی در منطقه لرستان در حال حرکت بود به طور غافل گیرانه مورد حمله مأمورین دشمن قرار گرفت و علیرغم غافل گیری سلاح برکشید و مزدوران را به رگبار مسلسل بست، ولی خود نیز مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به شهادت رسید. دشمن خبر درگیری با او را ۱۲ روز بعد در جراید اعلام داشت و از تعداد تلفات خود ذکری به میان نیاورد و فقط به ذکر این جمله اکتفا کرد که: "در این درگیری به هیچ عنصر غیرنظامی آسیبی نرسید". و این نشان می داد که تعدادی از مزدوران دشمن با رگبار مسلسل رفیق کُشته و مجروح شده اند. به هر حال رفیق حسن نوروزی این رزمنده دلور سازمان ما و این فرزند راستین خلق پس از سه سال مبارزه پی گیر برای بیداری خلق خود به شهادت رسید. او شهید شد، ولی تأثیرات سه سال مبارزه بی امان او همواره در کالبد جنبش خلق ما پابرجاست و مبارزینی که برای ادامه راه او به میدان می آیند همواره خاطره دلآوری ها و فداکاری های او را پشتوانه عمل انقلابی خود خواهند یافت و با

قلبی روشن در راهی که از خون شهدای ارزشمندی چون حسن سرخ گشته پیش خواهند تاخت و وسیله
رهائی خلق را فراهم خواهند نمود.

هنگامی که خبر شهادت رفیق کبیر حسن نوروزی به رفقای هم‌رزم رسید، همگی به یاد آوردند قطعه شعری از
رفیق مائو را که رفیق نوروزی در هنگام شهادت فدائیان خلق زیر لب با شوقی بی پایان زمزمه می کرد:

پنجه برگ ها آویزان است

و چنگال دشمنان تیز

و اینان پرنیانی امیدهایمان را می درند

در گندم زار زنجره ای می خواند

در خانه، بی شوی زنی می نالد

ره گم کرده کودکی پدرش را آواز می دهد

رودها دامن کشان پیش می روند و دامن ابدیت را می شویند

و این خون ها که نبض هزاران مرد در آن جاری ست زندگی را می شویند

تا زنجره آرام گیرد، زن بی شوی نماند

و کودک برچهره پدر لبخند زند

من قطره ای از دریای بیکران خلقم

همچون شبنمی که زیور گل هاست

و همچون آن تک فروغ آسمان که زمین را روشن می کند

با این همه من بی هیچ ام اگر نتابم، اگر نخندم

تازه اگر بگیریم و همچون شبنم که گل ها فراموشش می کنند تبخیر شوم

شما خواهید بود و من در شما خاک شده ام

نه به من، به اقیانوس ها بیاندیشید

نه به پای زخم دار، به قدم های استوار امیدوار باشید

شعله مانند خشم خوشه می دهد

و خشم خرمن سرخ امیدهای فروکوفته است

امسال خلق * ما مزارع انسانی را بارورتر خواهد یافت

بیم مدارید

بیم مدارید

* رفیق نوروزی با تغییر در کلمه چین و دهقانان، به این شعر جنبه انترناسیونالیستی و عموم خلقی می داد. ما نیز شعر را به همان گونه که رفیق می خواند، آوردیم.

نقل از: "نبرد خلق" - ارگان "سازمان چریک های فدائی خلق ایران" - شماره چهاردهم - مرداد ماه ۱۳۵۳